

دکتر سلیمان برجیس

نوشته نورالله گبای



فریدون مشیری می گوید:
از همان روزی که دست حضرت هابیل
گشت آلوده به خون حضرت قابیل
از همان روزی که فرزندان آدم
زهر تلخ دشمنی در خونشان جوشید (نفرت دینی)
آدمیت مرد گرچه آدم زنده بود.
قرن ها از مرگ آدم هم گذشت
ای دریغا آدمیت برنگشت

یکی از نکات جالب و خدمات قابل توجه دوران قبل از پهلوی یهودیان ایران، این است که طی قرن های متمادی اغلب حکیم ها، یعنی اطباء شهرهای ایران، یهودی بودند که علاوه بر نوادگان بی شمارشان، نام های فراوان حکیمان، حکیم، حکیمی، حکیم فر، حکیمی زاده، حکیم زاده و غیره یادگار افتخارآمیز ایشان است. شادروان دکتر سلیمان برجیس فرزند ارشد حکیم یعقوب حکیم دربار، ملقب به شمس الحکما (ولد حکیم هارون فرزند حکیم الیاهو) در سال 1276 در شهر کاشان در مجاورت منزل پدر بزرگ نگارنده متولد شد.

نامدگان اگر بدانند که ما

از دهر چه کشیدیم نایند دگر

دکتر سلیمان هم دوره شادروان پدرم، بعد از تحصیلات مقدماتی در سال 1295 به مدرسه دارالفنون رفتند، ایشان به زبان های فارسی، عبری، عربی و فرانسه آشنائی داشتند و به ریاست بهداری کاشان منسوب گردیدند. علاوه بر دوستی خانوادگی، طبیب خانواده ما بودند و خاطراتی خوب از ایشان دارم.

دکتر سلیمان فوق العاده خیر، بامحبت و مورد علاقه مردم کاشان بودند ولی با کمال تاسف و تالم، در اثر جنون تنفر دینی حاکم بر شهر دارالمومنین! آن روزکاشان، در روز جمعه چهاردهم بهمن ماه سال 1323-1944 (68 سال قبل) دو نفر مغزشونی شده متدین!! به بهانه عیادت مادر بیمار خود، دکتر سلیمان را به خانه خودشان در کوچه کلهر کاشان بردند و به وضع بسیار بسیار فجیعی کشتند و اهالی محل نیز به قصد تبرک! 82 ضربه چاقو به او زدند که شرح تاسف بار آن در روزنامه های اطلاعات شماره 7157، ملت ایران شماره 90، مهر ایران شماره 2266، آتش شماره 787 و مجله فردوسی شماره 32 منعکس گردید و کانون پزشکان ایران تلگراف شهری به این شرح برای شاه ارسال نمود، که به همراه تلگراف انجمن دانشجویان ایرانی مقیم ژنو، در همه روزنامه های فوق به چاپ رسید.

پیشگاه مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

"به طوری که خاطر مبارک اعلیحضرت همایونی مستحضر می باشد اخیرا دکتر سلیمان برجیس که عمر خود را صرف خدمت پر افتخار پزشکی کرده بود به بهانه معاینه و معالجه بیمار از طرف عده ای ماجراجو دعوت و در راه انجام وظیفه مقدس پزشکی به طور فجیعی در کاشان به قتل رسیده است. گذشته از این که این قبیل جنایات در دوران سلطنت دادگستر بسیار بعید می باشد، انعکاس آن در جهان از جنبه بین المللی و منشور ملل متفق بی اندازه ناپسند بوده و به علاوه انجام وظیفه پزشکی، که حفظ حیات زندگی افراد بشر است در تمام نقاط کشور مشکل خواهد شد. لذا کانون پزشکان ایران که برای حفظ و حیات حقوق صنفی پزشکان تاسیس و تشکیل گردیده از پیشگاه مبارک شاهنشاهی استدعا دارد که امر مطاع شرف صدور یابد تا محرکین و عاملین این قتل خونین هر چه

زودتر به شدیدترین کیفرها برسند و عناصر ماجراجو و جانی را درس عبرتی باشد. امر امر مطاع مبارک است. کانون پزشکان ایران".

دوستان در اثر بخشیدن است که انسان را بخشنده می نامند و در نیک نامی مردن است که حیات ابدی می یابد نه مقام و مال.

مجله فردوسی شماره 32 نوشت:

"دکتر برجیس علاوه بر مطب دارای داروخانه هم بوده و اغلب بیماران بی بضاعت را مجاناً می پذیرفته و به آنها داروی رایگان می داده است. می گویند حتی به بیماران تنگدست پول هم می داده و روی همین اصل در آن شهرستان به نیک نامی معروف و مورد احترام عموم بوده است. این قسمت را نماینده ما در کاشان نیز تایید کرده است."

توانگری نه به مال است پیش اهل کمال

که مال تالاب گور است و بعد از آن اعمال

افسوس و هزار افسوس که خانواده او فریاد برآوردند، که ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما، بخصوص وقتی دیدند قاتلین با افتخار و دست های خون آلود، دقایقی بعد از قتل، خود را به کلانتری معرفی و کتباً اقرار کردند یک دکتر بهائی را کشته اند!

دردا که دوی درد پنهانی ما

افسوس که چاره پریشانی ما

بر عهده جمعی است که انگاشته اند

آبادی خویش به ویرانی ما

شهربانی کاشان بعد از تشکیل پرونده، قاتلین معترف را، برای محاکمه! به دادگستری تهران اعزام نمودند و بعد از چندی دادگاه در دوران سلطنت پهلوی، فارغ از آینده نگری و مصلحت شاه و ملت، قاتلین را به نام، فقد دلیل بی گناه و برائت آنها را صادر و پرونده را مختومه اعلام نمود و در هنگام مراجعت قاتلین به کاشان، هزاران نفر به استقبال آمدند و گاو و گوسفند قربانی کردند و ما دیدیم و عبرت نگرفتیم و نفهمیدیم با شیشه شکسته اتومبیل، موتور سالم اتومبیل هم به مقصد نخواهد رسید.

یکی از بزرگان می گوید: افرادی که از روی ترس یک سانت از 100 سانت قدرت خود را از طریق نادیده گرفتن ظلم می بخشند 99 سانت باقی مانده را نیز به زودی از دست خواهند داد. در هر مقام و موقعیتی باید عادل بود.

اگر صد ناپسند آید ز درویش

رفیقانش یکی از صد ندانند

و گر یک کار ناپسند آید ز سلطان

ز اقلیمی به اقلیمی رسانند

یک مثل چینی بسیار آموزنده که به دیوانی می ارزد و ما امروز بعد از دیدن صحنه های گوناگون، بهتر درک می کنیم می گوید:

بسیاری از اشک های تلخی که به روی سنگ قبرها می چکد، حرف هایی هستند که روزگاری باید به زبان می آمدند.

افلاطون می گوید: بی عدالتی تنها آن نیست که از کسی حقش را دریغ دارند، بلکه در اختیار نگذاشتن امکانات مساوی مهم ترین بی عدالتی هاست. تنفر دینی شامل یک دین خاص نیست، تنفر دینی محدودیت ندارد. کسانی که تصور می کنند دکتر سلیمان را به دلیل بهائی بودن کشتند و بی تفاوت می مانند سخت در اشتباهند، مغزشویی شدگان چنین فرهنگی، چنانچه به موقعیتی دست یابند هر دگر اندیش، پیرو هر دین دیگری را نیز تحمل نخواهند کرد، حتی برادر خود را، این تنفر دینی است که می کشد و منحصر به یک دین و ملت نیست این نکبت را باید از میان برداشت. می گویند شیطان در جزئیات است، بیدار شویم از هر کلمه غیر عقلانی به نام ادیان، بی شمار نادانان آن چنان را آن چنان تر می کند و مانند گذشته مفاسدی از آنها برخاست که خود و دودمان ها را به باد خواهد داد چون شعور تسخیر شده با نفرت هرگز با عقل و منطق سر و کار نداشته و نخواهد داشت. مگر ایگال امیر قاتل شادروان اسحق رابین هم دین او نبود؟

در اواخر دوران قاجاریه، موقعی که متعصبین گمراه مذهبی طرفدار مکتب، تاسیس مدارس را گناه و کفر می نامیدند و به فتوای جاهلان، اولین مدرسه سبک اروپائی جدید التاسیس رشدیه تبریز را خراب کردند، میرزا حسین رشدیه موسس دانای مدرسه، فریاد برآورد و گفت مردم، از هر آجر این مدرسه، مدرسه هائی در آینده ساخته

خواهد شد که دیدیم انجام شد و یهودیان تحت ظلم نیز از هر آجری که به سوی آنها پرتاب شد لانه ای برای تحصیل علم ساختند.

از این سموم که برطرف بوستان بگذشت

عجب که برگ گلی است، بوی یاسمنی

آری از هر شاخه درخت کهنسال حکیم یعقوب، هزاران شاخه رونید، امروز بیش از شاید 100 نفر نوادگان یهودی و بهائی حکیم یعقوب در سراسر دنیا دکتر هستند که نام 35 نفر از آنها همراه با گفتگوی دکتر جهان‌شاه صالح، وزیر و سناتور مشاور محمدرضا شاه و ارتباط آن با الیاس ایسرائلیت کاشان (اوائل سال های 1910) و حکیم یعقوب را در صفحه 403 کتاب لحظاتی برای تفکر یا وب سایت babanouri.com می توانید مطالعه بفرمائید.

منفورین حامل نفرت که عزیزی بی گناه را کشتند، همانطور که در زیر خاک رشد ریشه دیده نمی شود، نمی توانند واقعیت ها را به بینند و درک کنند عطر گل را نمی توان کشت و بقای آن در ریشه جاودانه است.

هارون الرشید به بهلول گفت: نادانان اطرافت را بشمار، بهلول گفت بهتر است عاقلان را بشمارم، چون اگر بخواهم نادانان را بشمارم عمر نوح کم است.

افسوس روزی که (بابا بزرگ) حضرت آدم در المپیک عهد عتیق جانداران دنیا، به غلط موفق به دریافت مدال اشرف مخلوقات گردید و همه جانداران بر خود لرزیدند، روزی بود که قاضی القضاة 3 خصیصه اساسی، وجدان، آینده نگری، عبرت آموزی را به خطا در ناصیه حضرت آدم دید، غافل از این که، این موجود ناشناخته، بقای خود را در نابودی دیگران (حتی قابیل برادر) و خوار شمردن دیگری را، موجب عزیز انگاشتن خویش می پندارد و در اثر مغزشوئی، حتی به برادر خود ترحم نمی کند و بی شمار گل هایی مانند دکتر سلیمان های بی گناه تاریخ را، به خاک و خون می کشد.

در هنگام خاک سپاری دکتر سلیمان، پدر از غم از دست دادن دوست، خون گریه می کردند و می گفتند:

هر چند هم چو گل بر باد رفته ای

هرگز گمان مبر که از یاد رفته ای

آیا نابینایان چشم باز خواهند کرد و خواهند دید، امروز در خانه های کسانی که به نام دین، دیروز در لندن، اورشلیم، مادرید، بالی، مونیخ، کنیا، تانزانیا و دهلی و غیره مانند خره دیزه، خود را به کشتن دادند تا دیگران را بکشند، بیشتر از هر دشمنی امروز یکدیگر را در خانه های خود می کشند، راستی چرا می کشند؟ چون نمی دانند حکم طبیعت است که،

بدخواه کسان به هیچ مقصد نرسد

یک بد نکند تا به خودش صد نرسد

افسوس،

آتشی را که شرر داشت به سر شامگهان

دیدم افسرده سحر در دل خاکستر خویش

گفتم ای آتش پنهان شده بر روی تو چیست؟

گفت خاکی است که خود ریخته ام بر سر خویش

آیا اسناد و اخبار موجود کافی نیست که کورها به بینند، کرها بشنوند، و نادان ها گفته برتر اندراسل فیلسوف انگلیسی را درک کنند که گفت:

همه چیز را در راه انسان می توان از دست داد، جز انسانیت را؟

گر مرغ شب به روز نبیند عجب مدار

زیرا به بین که باصره اش کمال نیست

آیا کسانی را که برای دیگران حق حیات قائل نیستند را می توان انسان نامید و حقوق بشر را درباره ایشان مراعات کرد؟ مگر انسان بودن به ظاهر است که هر انسان نمائی را بشر نامید و برای او حقوق تعیین کرد؟

اشتباه بزرگ سازمان ملل و سایر سازمان های مقتدر، تنها انجام هزاران کار غلط نیست، بلکه هزاران کار درستی است که برای اشخاص نالایق انجام می دهند. مگر نشنیدیم که افلاطون گفت: هر جا بی عدالتی رخ دهد پلیدی رشد می کند و عقل را به کنیزی می برد.

بحث مذهب و نوع دین نیست زمانی که نفرت دینی به میان آمد، فلسفه دین، یعنی وجدان زایل می گردد و همانطور که انسان از مار زهردار نفرت دارد و آن را می کشد، ناخودآگاه مار بی زهر و مفید مزرعه را نیز به دور از عقل و انصاف می کشد چون پای تنفر در میان است. در اینجاست که می بینیم هیچ قانونی نمی تواند نیکوتر از مجری آن باشد و در طی تاریخ، دین به تنهایی قادر نبوده و نیست که به زندگی انسان ها معنی بهتری

به بخشد، تنها انسان ها قادرند، با حاکمیت وجدان و درک زمان، خود به دین خویش معنی به بخشند و درک کنند مخالف عقیده من دشمن من نیست، منتقد دانای من بهترین و عزیزترین دوست من است چون، بسیاری از آنچه را که انسان ها واقعیت می پندارند، واقعیت نیست، بلکه پذیرش آنهاست آن هم ارثی، همه انسانیم و جایز به بخشید حتمی الخطا! که گفته اند: مباد چنان کنی که پیروان ریا را خوش و رهروان راستی و انسانیت را ناخوش آید، اگر چنین کنی از هر دو طرف جدا گردی.

دوستان: آنچه که دانائی یک جامعه را نشان می دهد، برداشت صحیح از وقایع روز و دوراندیشی است که گفته اند ده درصد زندگی چیزی است که شخص می سازد، نود درصد بقیه نحوه برداشت اوست. هیچ کس مسئول برداشت غلط دیگری نیست عادل باشیم.

دهقانی اسب زیبایی داشته، همسایه، بارها سعی می کند اسب او را خریداری نماید و دهقان نمی فروشد. دهقان در هنگام غروب سوار بر اسب خود، از صحرا برمی گشته می بیند همسایه در کنار جاده از درد به خود می پیچید و فریاد می زند، دهقان پیاده می شود و ضمن دلجوئی آبی به او می دهد و به زحمت او را سوار بر اسب می کند که به دکتر برساند، همسایه ناجوانمرد به محض آن که به روی اسب قرار می گیرد اسب را می راند و فرار می کند. دهقان فریاد می زند اسب مال تو تقاضا دارم به ده رسیدی عمل خود را برای دیگران تعریف نکن چون انسانیت خدشه دار خواهد شد. منفورینی که دکتر سلیمان را به بهانه عیادت مادر بیمار خود به منزل بردند، تنها دکتر سلیمان را نکشتند آدمیت را زیر پا گذاشتند.

نام مظلومین را روی تخته سنگ های کوهستان ها حک کنیم، نام ملعونین را روی ماسه ها تا نامشان از صفحه روزگار محو گردد.

بالاخره پس از دریافت خبر ناعادلانه و تعجب آور تیره قاتلین دکتر ناصر برجیس فرزند شادروان دکتر سلیمان نوشت.

قاضی شهر چو دانست که بی زور زرم

گوش به حرف حق و ناله و فریاد نکرد

نه تصور کنی از جور و ستم می نالم

نالم از آن که چرا دادستان داد نکرد

نالم از آن که چرا دادستان های تاریخ داد نکردند. بهرحال

بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی

فرستی دان که زلب تا به دهان این همه نیست

برای دریافت این مقاله و کتاب فارسی یا انگلیسی لحظاتی برای تفکر به وب سایت babanouri.com مراجعه فرمائید.